

خاک رس می‌ریزند و فیتیله را آتش می‌زنند و پشت کوه‌ها پنهان می‌شوند تا موقع انفجار که سنگ‌ها به اطراف پرتاب می‌شوند، آسیب نبینند.

همین انفجارهایی که سال‌های سال حاجی با آن سروکار داشته، گوشش را سنگین کرده است. حاجی از سختی‌های کار معدن یادش می‌آید. تمام کارهای معدن را با نیروی انسانی پیش می‌برده و مجبور بوده اند سنگ چند تنی را با بیرم روی پلوس ماشین ببرند تا شبیه غلتک شود و آن را با نیروی زیاد، سوار کامیون کنند و به کارخانه در جاده شاندیز منتقل کنند. می‌گوید: «کسانی که آنجا کار خانه دارند، قدیم اینجا معدن داشتند و سنگ‌ها را به کارخانه خودشان می‌بردند تا برش بزنند و بفروشند.»

#### ۴ چک ۲ میلیون تومانی ام نقد نشد!

هاشم آقا هوشیار، جواد ثقفی، بهبودها، حدادیان و سیدها از ارباب‌های معدن هستند که خوب در خاطر حاجی مانده‌اند. آن زمان وقتی که سرکارها حدود چهار تومان مزد می‌گیرند، او مزدش هفته‌ای هشت قران تا یک تومان است. سال‌ها طول می‌کشد تا حاجی بتواند استاد کار بشود ولی حالا تنها درآمد خود و پسرانش، قهوه خانه بین راهی خلج است که از رونق افتاده است، به اضافه حقوق ۳۵۰ تومانی که بابت ۱۰ سال بیمه دارد. بیمه‌اش از زمانی است که در معدن ارباب رضوان، نگهبان انبار باروت بوده. یک چک ۲ میلیون تومانی هم از حاجی حدادیان دارد؛ از زمانی که سرکارگرش بوده است؛ چکی که حتی بعد از فوت حاجی، پاس نمی‌شود و هنوز گوشه کمد او خاک می‌خورد.

#### ۴ یادم نمی‌آید معدنی تمام شده باشد

۶۰ سال است معادن در این کوه‌ها مشغول به کار هستند و حالا دیگر خبری از بیرم و باروت نیست و با دستگاه به راحتی سنگ را برش می‌زنند و می‌توانند روزانه چندین تریلی سنگ را حمل کنند. حاجی از تمام سنگ‌هایی که توی این مدت در سیاه کوه و اطرافش دیده، در مغازه‌اش کار کرده است. او می‌گوید: «اینجا چند نوع سنگ بیشتر ندارد.» سنگ سفید ساختمانی، سنگ سیاه براق که دیواره‌ها را با آن سنگ کرده و سنگ‌بری که کف مغازه را با آن پوشانده است. سنگ‌فرش‌های حیاطش هم سنگ کالا است که ۲۰ سال است کف حیاطش خوابیده‌اند و هیچ اتفاقی برایشان نیفتاده است. از حاجی در مورد ذخایر معدن می‌پرسیم. او در تمام این ۶۰ سال به خاطر نمی‌آورد که سنگ معدنی تمام شده باشد. می‌گوید: «اگر اینجا تمام شد، چند قدم این طرف تریا آن طرف‌تر هست.»

وقتی که روبه‌روی کوه سیاه می‌ایستیم، حاجی با اشاره دست، معدن‌ها را نشان می‌دهد. بعضی‌هایشان به‌مانند یک ترند و بعضی‌هایشان دورتر. هر جا احساس می‌کنی تن کوه زخم برداشته است، پای یک معدن سنگ در میان است. حاجی سنگ‌های کالا پشت خانه‌اش را که در نور خورشید برق می‌زند، نگاه می‌کند و می‌گوید: «این‌ها مال زمانی است که هنوز اجازه برداشت داشتیم. با قلم و چکش، سنگ‌ها را ورق‌ورق جدا می‌کردیم. این‌ها اینجا مانده‌اند.» حدود هشت معدن است؛ معدن‌هایی که متعلق به حاج محمد عنایتی، کاشانی، حاجی ضیائی، ارباب رضوان و دیگران است، فقط معدن کاشانی فعال است که همین روزها تعطیل می‌شود. می‌گوید: «معدنش که تعطیل شد، چنان‌ار معدن اجاره کرد.»



پای صحبت معدن کار قدیمی خلج

## ۶۰ سال هم نشینی با کوه

به سراغ قهوه خانه قدیمی خلج می‌رویم تا حاجی غلامی را ببینیم. از اهالی خلج شنیده‌ایم که او معدن کاری قدیمی است و ۶۰ سال می‌شود که ساکن روستای خلج در دو کیلومتری مشهد است. کوش‌هایش به خاطر کار در معدن و صدای مهیب انفجارهایی که برای برداشت سنگ داشته‌اند، سنگین شده است اما حافظه‌اش خوب کار می‌کند. از همان دهه‌سالگی با کوه و معدن و سنگ سروکار پیدا می‌کند. او یکی از بهترین افرادی است که سابقه معدن‌های سنگ این اطراف را دارد و ما می‌خواهیم بر ایمان از معادن خلج بگوئیم.

#### ۴ یک سال پیش تعطیل‌مان کردند

حاجی به کار در معدن عادت کرده است. او حتی وقتی قلبش را عمل می‌کند، دست از کار در معدن برنمی‌دارد. معدن‌های سنگ همیشه در خلج، فعال و تردد سنگ‌برها همیشه به اینجا زیاد بوده است. از او می‌پرسیم: «الان چند معدن فعال است؟» می‌گوید: «حدود چهار سالی است که همه معدن‌ها را تعطیل کرده‌اند. اینجا دیگر جز یک معدن که آن هم قراردادش تمام شده است، هیچ کس کار نمی‌کند.» در جواب «پس این سنگ‌کش‌ها از کجا می‌آیند؟» به کوه روبه‌روی قهوه خانه اشاره می‌کند و می‌گوید: «آن‌ها از پشت آن کوه می‌آیند. از سمت ده غیبی.» انگار تعداد معدن‌های آنجا از این طرف بیشتر است. حاجی ادامه می‌دهد: «آن طرف ده پانزده تا معدن هست ولی فقط سه تایشان کار می‌کنند. این سنگ‌کش‌ها که هر روز می‌آیند، مال آن‌هاست.» سنگ آن طرف گرانتیت است. حاجی تا حدود یک سال پیش که مانع کار معدن می‌شوند، از یکی از معدن‌کارها، معدنی اجاره کرده بود و به همین دلیل از تعطیلی معادن گله‌مند است و می‌گوید: «کارگرهای معدن، بیشتر محلی بودند که حالا همه‌شان بی‌کار هستند. من و سه تا پسرهایم هم الان بی‌کار هستیم.»

#### ۴ گفتند کوه‌ها را خراب می‌کنید

از وقتی کمر بند سبز زده شد، فعالیت معادن هم تعطیل شد. می‌گوید: «گفتند کوه‌ها را خراب می‌کنید و به طبیعت آسیب می‌رسانید.» حاجی تا همین اواخر به همان روش سنتی بیرم و چکش سنگ استخراج می‌کرد. می‌گوید: «تقریباً روزی دو نسیان سنگ درمی‌آوردیم.» سنگ کالا برای سرچاه‌ها و سرقنات‌ها و لب جوی‌های آب و در بهشت‌رضا کاربرد داشته است. قبل از اینکه بلوکه‌های سیمانی برای درون قبر استفاده کنند، از چند ورقه سنگ کالا استفاده می‌کردند تا روی متوفی را بپوشانند. حدود ۲۰ سال هست که برداشت به روش چال‌زدن و انفجار ممنوع شده است. او می‌گوید: «این روش، سنگ‌ها را خرد می‌کند. الان دیگر همه با سیم برش کار می‌کنند.» اینکه «چطور بعضی‌ها معدن دار می‌شوند؟» جوابش جالب است. «همین

که کسی معدنی را شناسایی کند و به صنایع و معادن برود، آن‌ها کارشناس می‌فرستند تا بررسی کند و آن وقت قرارداد‌های دو تا پنج ساله می‌بندند و پروانه بهره‌برداری می‌دهند و سالانه اجاره می‌گیرند.»

#### ۴ از ۱۰ سالگی با کوه سروکار دارم

خاطراتی را که از کودکی در ذهنش نقش بسته است، خوب به خاطر دارد؛ خاطرات ورودش را به خلج. متولد سال ۲۷ و محله عیدگاه است. می‌گوید: «از همان وقتی که به اینجا آمدم، علاقه‌ام به کوه و طبیعت، من را همین‌جا ماندگار کرد.» وقتی ۱۰ سالش می‌شود، همراه عمویش توی این قهوه خانه کار می‌کند و برای کارگرهای معدن، آب و چای می‌برد و راه پایش به معدن باز می‌شود. اولین جایی که استخراج سنگ را یاد می‌گیرد، معدن «حجاری‌باشی ترک» است که حدود ۳۰ کارگر دارد. حجاری‌باشی، معدن را از دولت به مدت ۲۰ سال اجاره می‌کند. او هم مشغول به کار می‌شود. از ساعت ۷ صبح کنار دست کارگرهای دیگر می‌ایستد و برایشان وسایل و ابزار را که می‌خواهند، حاضر می‌کند. گاهی پتک می‌خواهند. گاهی بیرم و گاهی قلم و چکش؛ کارگرهایی که هر روز صبح پیاده یا با دو چرخه و گاهی با ماشین -البته اگر پیدا نشود- از مشهد به سمت معدن می‌آیند تا کارشان را شروع کنند.

#### ۴ صبح تا غروب، چال می‌زدیم

سنگی که از معدن استخراج می‌کنند، سنگ سفید ساختمانی است. حدود ۵۰ سال پیش سنگ‌ها را به گنبدسبز منتقل می‌کردند تا حجاری‌ها از آن‌ها برای منازل، پله‌سازند. حاجی می‌گوید: «هر جا پله‌های قدیمی سنگ شده است، سنگ سفید خلج است.» سن و سال حاجی که بیشتر می‌شود، می‌تواند درون سنگ‌های سخت کوه چال‌بزند. با یک بیرم یک متری از صبح تا غروب چال می‌زند. می‌گوید: «باید بیرم را یک‌نواخت می‌زدیم. اگر کج فرو می‌رفت، در نمی‌آمد.» وقت غروب هم توی هر چالی که زده‌اند، دو استکان باروت می‌ریزند و برایش جوری فیتیله می‌گذارند که ۲۰ سانت از سرش بیرون بماند. روی باروت‌ها